شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال شانزدهم
۲۰ آبان ۱۴۰۳
۸ جمادی‌الاول ۱۴۴۶
شماره ۴۳۵۶

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۶۱٪ ↓ ۳° ↑ ۱۴°

صبح ۲ | ظهر ۱۳

عصر ۱۲ | شب ۹

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۱۵:۲۹ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۲:۰۶
- غروب آفتاب ۱۶:۲۶:۵۲ ● اذان صبح فردا ۰۴:۳۸:۱۲
- اذان مغرب ۱۶:۴۶:۱۲ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۰۵:۰۷

کارتون شهر



مجید ادیبی

بدون شرح...

کتابخوان

اثری در نکوهش برده داری

«خدمتکار» به قلم کاترین استاکت و با ترجمه قاسم صنعوی مترجم مشهدی یکی از آثار مکتوب با موضوع نژادپرستی در امریکاست. در این کتاب از ظلم و تحقیری که سفیدپوستان امریکایی به سیاه پوستان تحمیل می کنند می خوانیم و به نوعی «خدمتکار» در تقبیح برده داری در امریکا به نگارش درآمده است.

انتشارت البرز که «خدمتکار» را در بازار کتاب عرضه کرده در توضیح این کتاب آورده است: «خدمتکار» داستانی است از اطاعت و سرکشی انسان. روایتی که تصویری از زندگی زنان خدمتکار سیاه‌پوست در جنوب آمریکا می آفریند. تصویری که نقش آفرینان اصلی آن سه زن هستند، زنی سیاه پوست به نام ایبی لین که خدمتکاری مطیع است اما مدتی است که نمی تواند از رفتارهای پرخاشگرانه خود دست بردارد، دیگری دوست او مینی است که برخلاف شخصیتی که دارد مجبور است رازدار کارفرمایش باشد و دیگری دختری سفیدپوست است، اسکیتر، کسی که آوازه اش پیچیده، بلندپرواز است، اجتماعی و تحصیل کرده؛ اما گویی تمام دستاوردهایش بدون وجود شوهر، هیچ ارزشی ندارد، این باوری است که جامعه به او تحمیل می کند.

رمان، دنیای این سه زن را به تصویر می کشد و از تقابل و درهم آمیختگی زندگی آن هاست که مخاطب تصویری از زنانی خارق العاده را می بیند که دیدش را نسبت به زنان از هر قشری تغییر می دهد.

این کتاب در ۷۳۶ صفحه و با قیمت ۶۲۲ هزار تومان در بازار کتاب موجود است.



اول شخص

نفس هایی که هنوز هم حبس است

درباره نات ترنر، رهبر نخستین شورش بردگان در تاریخ آمریکا علیه برده داری که ۱۹۳ سال پیش در چنین روزی اعدام شد



آزاده چشمه سنگی
نویسنده





اعتراضات مردم آمریکا به سیاست های نژاد پرستانه ترامپ


تظاهرات مردم آمریکا در اعتراض به ترور مارتین لوترکینگ

ویرجینیا-۱۸۳۱ میلادی

با آغاز خورشیدگرفتگی، زمین روشن ویرجینیا آهسته آهسته رو به خاموشی می رفت. نگاه پرانگیزه نات ترنر را حتی می شد در دل همین سیاهی ها، دنبال کرد. آغازکسوف باشکوه خورشید را به فال نیک گرفت. ایستاد در میان جمع کوچکی که در تمام ماه های گذشته با خون دل کنار یکدیگر جمع کرده بود و در میانه یاران، اما با اراده خود، از خدا یاد کرد. او همچنان اعتقاد داشت برای نجات بردگان سیاه پوست آمریکایی از سوی خدا برگزیده شده. این را در همان کودکی وقتی شش هفت سال بیشتر نداشت، در گوشش زمزمه کرده بودند. بزرگِ قبیله مادری اش دست گذاشته بود روی قلبش و آرام در گوشش زمزمه کرده بود تو روزی نجات بخش بزرگی در سرزمین های آمریکا خواهی شد. او با تصور این رؤیا، تمام روزگار بردگی را تاب آورده بود. روزها و شب های بسیاری را با بغض های فروخورده به کتاب مقدس پناه برده بود و دست آخر توی ۲۲سالگی از دست ارباب خود گریخته بود. همان کسی که اولین بار نام «نات» به معنی دیوانه را برای او انتخاب کرد. حالا دهم اوت ۱۸۳۱ بود و نات، با هم پیمانان خود عهد کرده بود برای احقاق حقوق بردگان سیاه پوست تا پای جان می جنگد و پیروزی را ولو به قیمت ریخته شدن خونشان به دست آورد. قیام نات ترنر با سلاح سرد چاقو و تبر و ساتور آغاز شد. خانه به خانه یورش می بردند و بردگان را از چنگ اربابانشان بیرون می کشیدند. دو روز بیشتر نگذشته بود که شورش ترنر برابر لشکر دوهزارنفری سفیدپوستان سرکوب شد. ترنر مخفیانه به جنگل های اطراف ویرجینیا گریخت و یک ماه بعد به دست انتقام جویان سفیدپوست افتاد. ۱۱نوامبر بود که ترنر اعدام شد. بی هیچ مراسم تدفینی. آن روزها، جمعیت بردگان سیاه پوستی که از وحشت، زبان به کام گرفته بودند، قیام سرکوب شده ترنر را نقطه پایان شورش های ضدنژادپرستی می دیدند. انگار رؤیای یک ملت به زیر خاک می رفت، اما غافل از آنکه این آغاز یک مبارزه طولانی بود.

نیویورک-۱۹۶۵ میلادی

مالکومِ چهارساله توی قصه های شبانه از کابوس جمعیت «کوکلوکس کلان ها» شنیده بود. مادربزرگ در حالی که به شعله های آتش شومینه زل می زد، از توده سرطانی کوکلوکس ها می گفت. از اینکه پنجاه شصت سال پیش، فرقه ای بی رحم در آمریکا روی کار آمد که شب ها، با تاریک شدن هوا، ماسک های سفید مخصوص خود را به صورت می زدند و بعد با لباس های سفیدِ بلندِ کفن مانند و کلاه های سفیدِ نوک تیز، گرد صلیبی به ارتفاع ۳۰ متر جمع می شدند و همین طور که صلیب در آتش می سوخت، سرود مخصوص خود را زمزمه می کردند تا با خاکستر شدن صلیب، به شکار شبانه خود مشغول شوند. هر شبی که آسمان تاریک شب از شراره های صلیب روشن می شد، صبح روز بعد جسد چندین سیاه پوست در جای جای شهر پیدا می شد. حالا مالکوم چهارساله با تنی لرزان و نگاه مبهوت کنار مادرش ایستاده بود و با سوختن خانه شان در شعله های آتش، به کوکلوکس کلان ها فکر می کرد. به اینکه خانه شان را مثل صلیب به آتش کشیدند و مأموران آتش نشانی و پلیس تا خاکستر شدن کامل خانه، به تماشا ایستادند. در نگاه مالکوم چهارساله، آتش نشان ها و پلیس هم کوکلوکس کلان هایی بودند که تنها لباسشان تفاوت داشت. سال ها از شب فاجعه گذشت. خانواده مالکوم از هم پاشید و او پس از فرازونشیب های بسیار سر از زندان های آمریکا درآورد. زندگی در زندان و آشنایی با «رجینالد»، یکی از اعضای سازمان اسلامی، از مالکوم آدم تازه ای ساخت. نامش را به «الیجا محمد» تغییر داد و پس از آزادی، به عنوان سخنگوی سازمان ملت اسلامی منصوب شد. به کشورهای آسیایی سفر کرد و شعار مبارزه با تبعیض نژاد و برده داری را تا دیگر قاره ها به سوغات برد. پس از سفر حج، دگرگونی تازه ای را تجربه کرد. به امریکا برگشت و دیگر آن مالکوم سابق نبود. دغدغه هایش از مرزهای آمریکا فراتر رفته بود. یک بار در کنفرانس حمایت از انتفاضه فلسطین بی پرده از مظلومیت فلسطینی ها دفاع کرد. او با گوشت و پوست و خون خود درک می کرد سلب ابتدایی ترین حقوق بشری، چه رنجی دارد: «دوستان من! هرگز فراموش نکنید که فلسطینیان مانند مردم سیاه پوست در ایالات متحده، در معرض سرگذشت غم انگیزی از رنج و عذاب بوده اند. آوارگی فلسطینیان یک بی عدالتی تاریخی است. وضعیت فلسطین از عواقب استعمار است. یادآوری دردناک که نشان می دهد مبارزه برای عدالت، مرزی نمی شناسد و باید با تمام مردم مظلوم، متحد بود. چه در ایالات متحده، چه آفریقا و چه هرکجای دنیا...» رهبر مسلمانان آمریکا سرانجام سال ۱۹۶۵ از سوی مخالفینش در نیویورک ترور شد و رهبر معظم انقلاب بعدها از او با عنوان «شهید» یاد کردند.

ممفیس تنسی-۱۹۶۸ میلادی

چیزی نزدیک به ۲۵۰هزار نفر آدم برابر یاد بود واشینگتن دی سی سراپا گوش بودند. آن روز، صدمین سالگرد صدور فرمان اعلامیه آزادی بردگان بود که از سوی آبراهام لینکلن به وقوع پیوست. مارتین لوترکینگ ایستاده بود و بالحنی که تنها از یک رهبر شجاع و جسور برمی آید، تاریخی ترین سخنرانی دوران زندگی اش را قرائت می کرد: «رؤیای من این است که سرانجام روزی دره ها بالا خواهند آمد و تپه ها و کوه ها پایین خواهند رفت، ناهمواری ها هموار خواهند شد و ناراستی ها راست؛ جلال خداوند آشکار خواهد شد و همه ابنای بشر با هم به تماشای آن خواهند نشست. این امید ماست. با این باور خواهیم توانست با هم کار کنیم، با هم دعا کنیم، با هم مبارزه کنیم، با هم به زندان رویم، با هم از آزادی دفاع کنیم، مطمئن از اینکه سرانجام روز آزادی مان فراخواهد رسید. حالا جمعیت یکپارچه رؤیای خود را فریاد می زدند. جمعیتی که بیش از ۸۰ درصد آن را سیاه پوستان معترض تشکیل می دادند. پنج سال پس از این سخنرانی، او بار دیگر در میان هواداران خود حاضر شد و در سایه یادبود آبراهام لینکلن به مرور مبارزات هم سنگرانش نشست که سرانجام منجر به تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی و حقوق شهروندی خود شدند. اما هنوز آزادی در قله هایی دوردست سوسو می زد و او همچنان آخرین نفس های خود را به دور از خشونت، همچون مهاتما گاندی صرف عدالت خواهی می کرد و از هیچ مانعی ابا نداشت زیرا خود را در اوج می دید. یک روز پس از این خطابه، در چهارم آوریل ۱۹۶۸ در حالی که روی بالکن اقامتگاهش در ممفیس ایستاده بود به ضرب گلوله ترور شد. به این ترتیب روح مبارز او پس از سال ها تهدید و اسارت و التهاب آزاد شد و راهش از سوی پرشمار هوادارانش ادامه یافت.

مینیاپولیس-۲۰۲۰ میلادی

۱۸۹سال از مرگ نات ترنر می گذشت که یک روز در ۲۵مه سال ۲۰۲۰ یک شهروند سیاه پوست آمریکایی با نام جورج فلوید در مقابل یک فروشگاه مواد غذایی در مینیاپولیس از سوی پلیس آمریکا دستگیر شد. اما او فقط یکی از بی شمار سیاه پوستان در امریکا بود که قربانی سیاست های نژادپرستانه امریکا شد. آنچه در تمام فیلم های ضبط شده از این حادثه در سراسر دنیا بر سر زبان ها افتاد، جمله عاجزانه جورج بود که مرتبا تکرار می شد: «نمی توانم نفس بکشم». هشت دقیقه زیر پای پلیس دست و پا زد و بعد کشته شد. و موج تازه ای از اعتراضات علیه تبعیض نژاد در آمریکا به راه افتاد. ایالت های مختلف هرکدام دست به آشوب و اعتراض می زدند و فرماندهان از سرکوب ملت عاجز شده بودند. در این میان، دونالد ترامپ که آن روزها آخرین سال از دوره ریاست جمهوری اش را تجربه می کرد، در واکنش به اعتراضات مردم مینیاپولیس در حساب توییتر خود تظاهرکنندگان را تهدید به تیراندازی کرد. ترامپ به وضوح علیه سیاه پوستان ایستاده بود و حتی به ابراز همدردی با آن ها تظاهر هم نمی کرد. چهار سال بعد هنگامی که او باری دیگر به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری به میدان آمد، کسی خلف وعده های او را فراموش نکرده بود. علنا طیف وسیعی از هواداران و حامیان حلقه نخست ترامپ را سفیدپوستان رادیکال و سرمایه داران صنایع بزرگ تشکیل می دادند. چه بسیار سیاهانی که در دوران ریاست جمهوری او مجبور به مهاجرت شدند و بخش عمده ای از وعده های اقتصادی، حمایتی و اجتماعی او در قبال رنگین پوستان آمریکا، به باد فراموشی سپرده شد. این روزها نیز پس از پیروزی دونالد ترامپ بار دیگر جریان نژادپرستی و خودبرتربینداری سفیدپوستان آمریکا، جان دوباره ای گرفته و عموم جامعه ایالات متحده، درگیری های گاه و بیگاه نژادپرستانه در نقاط مختلف آمریکا را ناشی از سیاست های تبعیض آمیز ترامپ می دانند. کشاکش تاریخی و بی پایانی که به تبع از رهبران شجاع سالیان دور در این سرزمین، همچنان به مقاومت علیه ظلم آشکار رهبران آمریکایی دنبال می شود و در صدد تحقق رؤیای دیرینه یک ملت ادامه خواهد یافت.

روایت

کلمات ممنوعه



سیدمحسن موسوی‌زاده
روزنامه نگار

سرکلاس بودم و استاد در حال تدریس بود. درباره یکی از نظرهای فارابی با حرارت وصف ناپذیری حرف می زد. از همان اول همه می دانستیم که استاد تعلق خاصی به این اندیشمند دارد. در میان کلامش از او اجازه خواستم و به آرامی گفتم، نسبت به یکی از نظرات فارابی نقدهایی دارم که اگر اجازه بدهید، بیان کنم. علاقه استاد به فارابی از مهر و محبت گذشته و به تعصب رسیده بود. برای همین خیلی تند و مقابل همه دانشجویان به من گفت، شما کی باشید که بخواهید فارابی را نقد کنید؟ در آن لحظه احساس سرگیجه کردم. چرا این حرف را گفت؟ آن هم جلو سایر دانشجوها؟ آن لحظه فقط یک چیز آرام می کرد. بروم جلو و محکم یک مشت توی صورت استاد بزنم و کلاس را ترک کنم، اما طبیعتا سکوت کردم، رنج و ناراحتی چنین حرکت تحقیرآمیزی که درونم را مانند آتش فشانی متلاطم کرده بود در خود چال کردم. از آن زمان سال ها می گذرد و هنوز رفتار آن استاد در ذهنم مانده است، اما به راستی چرا برخی از ما در مجادلات کلامی و به خصوص مواردی که تعلقی به موضوعی داریم، سریع و بدون وسواس به سراغ کلمات تحقیرآمیز می رویم؟ وجود عقاید مختلف در جامعه، خانواده، دوستان و محل کار امری بدیهی است. برخی در دفاع از عقیده خود تعصب بیشتری دارند و حاضر نیستند، برای لحظه ای استدلال طرف مقابل را بشنوند. برخی تساهل بیشتری دارند و در نهایت آنجا که گفت و گو به بن بست کشیده می شود، ترجیح می دهند بحث را برای حفظ حرمت ها خاتمه دهند. با این حال گروهی هم هستند که وقتی اندکی اندیشه یا چیزی که به آن تعلق خاطر دارند، مورد پرسش قرار می گیرد، عنان از کف می دهند و بی اختیار طرف مقابل را با واژه های تحقیرآمیز در حوزه های شخصیت، تفکر، جنسیت، نژاد و.... می نوازند. البته برخلاف تصوری که وجود دارد، این ها نه فقط افراد کوچه و بازاری؛ بلکه در میانشان اقشار فرهیخته هم وجود دارند، اما چرا افراد به خود اجازه می دهند که چنین دست و دلبازانه از کلمات تحقیرآمیز برای دفاع از طرز فکر و برخورد با طرف مقابل استفاده کنند؟ برخی این مسئله را به حوزه روان شناسی فردی تقلیل می دهند و ریشه این مسئله را در ناکامی های شخصی جست وجو می کنند. راه حلشان هم خواندن و دیدن کلیپ های روان شناسی است، اما تأمل بیشتر نشان می دهد که مشکل بیشتر از روان شناسی فردی است. جست وجو در تمایل افراد برای نواختن دیگران با واژه های تحقیرآمیز نشان از مشکل زبانی دارد. زبانی که آغشته به صدها پیش داوری بوده و به خود اجازه می دهد در تأملات و ارتباطات کلامی سطح و منزلت دیگری را از انسان بودن خالی و او را در حد شیء فروبکاهد. بضاعت اندک زبانی همان کاری را با افرادی می کند که جعبه ابزار خالی با یک فرد تکنیسین. تکنیسینی که در جعبه ابزارش فقط چند وسیله ابتدایی و کهنه باشد، مجبور می شود تا در زمان کار از آن ها استفاده کند. حالا می توان با گفتن چند کلام انگیزشی مشکل این فرد را حل کرد؟ خیر. دقیقا این همان کار مدافعان روان شناسی زرد برای حل به کارگیری واژگان تحقیرآمیز است. در جامعه چندی است که برای رهایی افراد از فقر و مشکلات اجتماعی از کلمه توانمندسازی استفاده می شود. این کلمه را می توان درباره به کارگیری واژگان تحقیرآمیز هم استفاده می کرد. به نظر می رسد بخشی از جامعه نیازمند توانمندسازی واژگانشان هستند. شاید اگر دایره واژگان آن ها که کلمات اندکی در انبان خود دارند وسعت پیدا کند، دیگر در اسارت واژگانشان نباشند تا دست و دلبازانه و حتی ناخودآگاه دیگران را با واژگان محدودشان تحقیر کنند.

عکس روز

حمایت طلایی

پویش جمع آوری هدایای مردمی با نام «لبنان در پناه امام رئوف» در صحن قدس حرم مطهر در حال برگزاری است و زائران و مجاوران بسیاری به منظور کمک به مردم لبنان دارایی هایشان را از قبیل سکه، طلا و ... به مردم لبنان اهدا می کنند.

عکس: محمدحسن صلواتی/شهرآرا

